

کتاب «ضامن آهو» را دوباره بخوانم. بعضی از کتاب‌های خوب را حتی اگر چند بار بخوانیم، باز خواندنی، شیرین و فراموش‌نشدنی هستند.

ادامه داد: «اینجا، در حرم امام مهربانی‌ها، هیچ آدمی چه کوچک چه بزرگ هیچ‌وقت گم نمی‌شود. جای هیچ‌نگرانی‌ای نیست.» و با پسر کوچولو به سمت قسمت پیداشدگان رفت. از آن خادم که داشت به بچه گمشده کمک می‌کرد تشکر کردم و به سمت کتابخانه حرکت کردم. دوست داشتم

پسر کوچولو دستی کشیدم و با خوش‌حالی گفتم: «دیگر ناراحت نباش کوچولو! مامان و بابایت آن طرف هستند. الان تو را می‌بینند.» و با انگشت، طرف دیگر صحن را نشان دادم. روز عید بود و صدای نقاره‌ها به گوش می‌رسید. پسرک با خوش‌حالی جمعیت را نگاه می‌کرد تا پدر و مادرش را ببیند. به خادم مهربان گفتم: «چند لحظه پیش پدر و مادر آن کودک را دیدم.» خادم با لیخندی بر لب گفت: «چه خوب! دقیقا کجا؟» و از من تشکر کرد. بعد هم

